

نشانه - معنانشناسی ادبیات:
نظریه و روش تحلیل گفتمان ادبی

نگارنده

حمیدرضا شعیری

دانشیار نشانه‌شناسی و بیان‌شناسی دانشگاه تربیت مدرس



سروش‌نامه: شعیری، حمیدرضا، ۱۳۴۵ -

عنوان و نام پدیدآور: نشانه - معناشناسی ادبیات: نظریه و روش تحلیل گفتمان ادبی / نگارنده حمیدرضا شعیری.

مشخصات نشر: تهران: دانشگاه تربیت مدرس، مرکز نشر آثار علمی، ۱۳۹۵.

مشخصات ظاهری: ۱۸۵ ص.: نمودار، مصور.

شابک: 978-600-7589-26-7

وضعیت فهرست نویسی: فیبا

یادداشت: واژه‌نامه. یادداشت: کتابنامه: ص. [۱۶۷] - ۱۷۰.

یادداشت: نمایه. موضوع: گفتمان ادبی

موضوع: نشانه‌شناسی موضوع: معنی‌شناسی

شناسه افزوده: دانشگاه تربیت مدرس. دفتر نشر آثار علمی

رده بندی کنگره: ۱۳۹۵ ن۷۵/ش۳۰۲

شماره کتابشناسی ملی: ۴۲۱۷۲۸۳

رده بندی یوئی: ۸۰۸/۰۰۰

موضوع: معانی‌شناسی ادبیات: نظریه و روش تحلیل گفتمان ادبی

نگارنده: دکتر حمیدرضا شعیری

براسته: آرزو فریدونی

ویرستارنده: لیلا نجفی زمان

طراح جلد: دکتر سیدنجاد لدی. میر شاه‌کرمی

حروفچین: پرتو

شماره انتشار: ۱۹۸

شماره پیاپی: ۲۲۸

تاریخ انتشار: ۱۳۹۵

شمارگان: ۱۰۰۰

IS N: 978-600-7589-26-7

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۷۵۸۹-۲۶-۷

ناشر: مرکز نشر آثار علمی دانشگاه تربیت مدرس

نوبت چاپ: اول

کارشناس اجرایی: لیلا نجفی‌زمان

ناظر چاپ: مصطفی جانجانی

لیتوگرافی: ایران گرافیک

چاپ و صحافی: کتاب شمس

مرکز پخش: تقاطع بزرگراه‌های آل‌احمد و دکتر چمران،

دانشگاه تربیت مدرس، مرکز نشر آثار علمی، صندوق پستی: ۱۴۱۱۵-۳۱۸

تلفن: ۸۲۸۸۳۰۹۶ دورنگار: ۸۲۸۸۳۰۳۲

بها: ۱۸۰۰۰۰ ریال

صحت مطالب کتاب بر عهده نگارنده است.

فهرست مطالب

ج	چکید
هـ	سخن سازنده
ا	مقدمه
۱۲	۱- گفتمان، گفته، گفتار، گفتی، گفتنه
۱۴	۲- روی آوردهای گفتمان - پردازش
۱۷	فصل ۱- نظام گفتمانی کنشی
۱۷	۱-۱ ویژگی های نظام گفتمانی کنشی
۱۹	۱-۲ ویژگی های گفتمان کنش محور
۲۴	۱-۳ نظام گفتمانی کنشی - تجویزی
۳۰	۱-۴ نظام گفتمانی کنشی القایی یا مجابی
۳۷	فصل ۲- نظام گفتمانی تنشی
۳۷	۲-۱ ویژگی های نظام های گفتمانی تنشی
۳۹	۲-۲ ساختار تنشی گفتمان
۴۴	۲-۳ سبک های تنشی حضور نشانه - معناشناختی
۴۴	۲-۳-۱ سبک تنشی - شوشی و تنشی - کنشی
۴۵	۲-۳-۲ سبک تنشی - پوشی
۴۷	۲-۳-۳ سبک تنشی ترکیبی / گزینشی
۴۸	۲-۴ تغییر نظام گفتمانی کنش محور به تنش محور

۵۵	۵-۲ تن‌مداری
۶۲	۶-۲ کنش وابسته به تنش
۷۰	۷-۲ بحران تنشی در سنگی بر گوری از جلال آل احمد
۷۱	۸-۲ نقصان فرهنگی - اجتماعی
۸۹	فصل ۳- نظام گفتمانی شوشی
۸۹	۱-۳ ویژگی‌های نظام گفتمانی شوشی
۱۰۳	۲-۳ بررسی و تحلیل نمونه‌ای شوشی: خلسه
۱۰۶	۳-۳ کنش و خاسه
۱۰۹	۴-۳ زمان تنشی
۱۱۱	۵-۳ کارکرد زیبایی‌شناختی خلسه
۱۱۴	۶-۳ کارکرد هیجان و سودا در تولید حده ادبی
۱۱۷	۷-۳ کارکرد جسمانه‌ای متن در تولید خلسه
۱۲۵	فصل ۴- نظام گفتمانی بوشی
۱۲۵	۱-۴ نظام گفتمانی بوش محور
۱۳۴	۲-۴ فرایند بوشی و چاله‌های معنایی: از سلب تا استعار
۱۳۷	۳-۴ وضعیت بوشی در انتری که لوطیش مرده بود
۱۴۵	۴-۴ وضعیت بوشی در روز اول قبر صادق چوبک
۱۵۱	۵-۴ رابطه اتیک و هیجان در رویاهای یک گردشگر تنها از ژان‌ژاک روس
۱۶۱	نتیجه و سخن پایانی
۱۶۷	فهرست منابع و مآخذ
۱۷۱	واژه‌نامه فارسی به فرانسه و انگلیسی
۱۷۹	واژه‌نامه انگلیسی به فارسی و انگلیسی
۱۸۵	نمایه واژگان تخصصی

چکیده

نشانه معناسازی ادبیات به عنوان نظریه و روش تحلیل گفتمان ادبی در صدد است تا پس از شناسایی نظام‌های گفتمانی ادبی با توجه به سازوکار آنها به ارایه روش تحلیل هر یک از این نظام‌ها بپردازد. بر این اساس، چهار نظام گفتمانی مهم که عبارتند از نظام گفتمانی کنشی، تنشی، شوشی و بُوشی موضوع اصلی مورد مطالعه این کتاب هستند.

نظام گفتمانی کنشی به خود به دو نوع کنشی تجویزی و کنشی مجابی تقسیم می‌گردد نشان می‌دهد چگونه کنش در مرکز عملیات روایی قرار گرفته و با ایجاد تغییر در معنای موجود، فرآیند دگرگونی معنایی را رهبری می‌نماید. نظام روایی کنشی بر اساس برنامه و سازماندهی عمل می‌کند. یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های چنین نظامی، ساختارهای تقابلی آن است که هم در روساخت و هم در ژرف‌ساخت گفتمان تجلی دارد.

نظام گفتمانی تنشی نظامی است که بر اساس تناقضی بین دو فضای گستره‌ای و فشارهای شکل می‌گیرد. در این حالت میزانی از انرژی از ناحیه‌ای به ناحیه‌ای دیگر منتقل گشته و وضعیت موجود را به وضعیتی هم تنیده تغییر می‌دهد. به همین دلیل کنش اهمیت خود را از دست داده و تنش در مرکز فرآیند گفتمانی قرار می‌گیرد. در وضعیت تنشی، با فرآیندی طیفی مواجه هستیم که در آن نظام ارزشی نیز دستخوش تغییر می‌گردد؛ چرا که ارزشها بیشتر کیفی و محتوایی هستند که در شرایط هم آمیخته و سیال شکل می‌گیرند.

در نظام گفتمانی شوشی، با پدیدارشناسی حضور مواجه هستیم. بر خلاف نظام کنشی در چنین نظامی، نقصان و یا بحران ارزشی جای خود را به نقصان و یا بحران حضور می‌دهد. چنین نظامی ما را در مقابل شوشرگی قرار می‌دهد که با تجربه زیسته حضور درگیر است. در فرآیند شوشی، کنش جای خود را به رابطه حسی - ادراکی می‌دهد که شوشرگر با دنیایی برقرار

نموده و تجربه زیسته خود را به زبان منتقل می‌کند. بنابراین، تغییرات حاصل شده از جنس موسیقی حسی هستند که بر اساس تطابق و هم آهنگی شکل می‌گیرد. به همین دلیل شوش تنظیم دوباره حضور با توجه به آهنگ و ریتم حضور است.

نظام بوشی را می‌توان فرآیندی دانست که به‌نوعی از مسیر ساختار و برنامه خارج می‌شود و بر این اساس انحرافی محسوب می‌گردد. گسست و چالش از ویژگی‌های مهم چنین حرکتی هستند. نظام بوشی گفتمان فرآیندی است که با سلب و ایجاب گره خورده است. کنش‌گر بوشی همواره به «سطح» ممکن‌ها معنادار می‌شود. ممکن، راهی است که او را به سوی یک انتخاب آزاد سوق می‌دهد. امکان انتخاب برای سوژه بوشی تنها در صورتی میسر می‌گردد که او در محتوای درونی خود نسبت به خود و حضور خود به‌طور کیفی آگاه باشد. بوش به حضوری قابل تفسیر است. هراره در خود امکان تبدیل به یک پساحال و یک وضعیت استعلایی را دارد.

سخن نگارنده

در کتاب *نظریه معنانشناسی نوین*، به بررسی و تحلیل متن در دو سطح روساخت و ژرف‌ساخت پرداختیم. در کتاب *تجزیه و تحلیل نشانه* - معناشناختی گفتمان به تحلیل ابعاد مختلف گفتمان بر اساس فرایندهای شناختی - عاطفی و زیبایی شناختی پرداختیم. نکته مهم در این فرایندها، باور به حضوری بود که بخشی از آن وابسته به تجربه زیسته کنش‌گران می‌باشد. همین دخالت تجربه بود که جریان معنا را از شرایط بسته و مطلق و قطعیت یافته به معناهای باز، در حال کنش و طیفی و سیال تغییر داد.

اینک کتاب *نشانه* - معنانشناسی ادبی: نظریه و روش تحلیل گفتمان ادبی، چهار نظریه مهم کنشی، تنشی، شوشی و بوشی و روش به‌کارگیری آنها در گفتمان ادبی را ارائه می‌دهد. در این پژوهش سعی داریم تا نشان دهیم که معنا امری بسیار گسترده است که می‌تواند از کنش تا شوش و سپس از شوش تا بوش در نوسان باشد. اما این نوسان معنا بر اساس رابطه بین کنش‌گران با دنیا و چیزها تعریف می‌گردد. کنش می‌تواند براساس برنامه و وابستگی تجویزی یا مجایی سبب تغییر معنا شود. اما چنین تغییری ما را با معنایی از قبل پیش‌بینی شده برآمده می‌سازد؛ یعنی ورود به کنش با شناخت قبلی و یا برنامه صورت می‌پذیرد. درحالی‌که در گفتمان شوشی، آنچه غالب است وجه پدیداری حضور است که می‌تواند هر لحظه و خارج از محاسبات کنش، ما را در مقابل معنایی قرار دهد که ما را غافلگیر نموده است؛ معنایی که مبتنی بر هم حضوری بین ما و دنیا، هم‌آمیختگی با چیزها و هم‌تندگی با لایه‌های زیرین هستی تعریف می‌گردد. اینک اگر همین معناهای خارج از برنامه، در چرخه فرایندهای سلبی و ایجابی حضور قرار گیرند، قدرت جابه‌جایی و عبور از مرزهای محدود خود - همانی را یافته و قابلیت استعلا می‌یابند. در هم‌تندگی گسترده و فشاره جریان سیال و طیفی معنا را هدایت نموده و شرایط تولید و یا بازسازی ارزش را ایجاد می‌کند.

در مجموع این کتاب با اینکه نظریه و روش تحلیل گفتمان ادبی نام گرفته است، اما ابزار و شیوه نقدی را ارائه می‌کند که می‌تواند برای همه گفتمان‌های دیگر مانند گفتمان رسانه‌ای، هنری،

و نشانه - معناشناسی ادبیات: نظریه و روش تحلیل گفتمان ادبی

جامعه‌شناختی و ... نیز مناسب باشد. برای فهم مناسب و هر چه بهتر این کتاب پیشنهاد می‌گردد کتاب‌های تجزیه و تحلیل نشانه - معناشناختی گفتمان، راهی به نشانه - معناشناسی سیال و نقصان معنا مورد توجه قرار گیرند.

www.ketab.ir

مقدمه

نشانه‌شناسی به عنوان یک علم دارای نظریه‌هایی است که می‌توان برای آن سه سنت اصلی اروپایی و آمریکایی را بررسی کرد. در نظر گرفت، در سنت اروپایی بنیان‌های نظری نشانه‌شناسی را باید بر دو بیان‌شناس سوئیسی (فردینان دو سوسور)^۱ و دانمارکی (لوئی یلمسلف)^۲ جست. سوسور این کسی بود که آرزوی تحقق علمی را نمود که بتواند به مطالعه نشانه‌ها درون زنجیره‌ای انتزاعی پردازد. مطالعات سوسور نظام نشانه‌ای را تبیین نمود که بیشتر مبتنی بر روابط دالی و مدلولی در سطحی انتزاعی بود. نظام نشانه‌شناختی سوسور، نظامی بسته است و نشانه سوسوری، مدلولی پایان‌یافته و نهایی را تبیین می‌کند. در ادامه سنت نشانه‌شناسی سوسور، سلسله نظریه «پلان‌های زبانی» را جایگزین «نشانه» می‌کند تا به این ترتیب به جای «سیستم و نظام»، «فرایند» را در مرکز مطالعات زبانی خود قرار دهد. او به جای روابط دالی و مدلولی مجموعه‌های بزرگ نشانه‌ای (دو پلان صورت و محتوا) را که در تعامل با یکدیگر، فرایند «سمیوزیس»^۳ یا «نشانه-معنایی» را تحقق می‌بخشند، در نظر می‌گیرد. این سنت، همان روشی است که بعدها مبنای تفکر گرمس و شاگردان او مانند ژاک فونتنی و کلد

1. F. De Saussure
2. Louis Hjelmslev
3. sémiotis

زیلبربرگ در مکتب پاریس قرار گرفت و براساس آن نشانه-معناشناسی گفتمانی که به بررسی مجموعه‌های بزرگ گفتمانی در بافت‌های انسانی، فرهنگی، اجتماعی، کنشی، تجربه‌ای، جسمانه‌ای، عاطفی، حسی-آدراک، پدیداری، تنشی، اتیک و غیره می‌پردازد، شکل گرفت.

در سنت دوم که آمریکایی است و در بسیاری موارد به اروپا هم سرایت نمود، مطالعات نشانه‌شناختی را مدیون پی‌یرس هستیم که هم فیلسوف و هم زبان‌شناس بود. مهم‌ترین تفاوت دیدگاه پی‌یرس با سوسور در این است که نشانه پی‌یرسی دارای مدلولی بی‌نهایت راست و هربار قابلیت بازیابی مدلولی در نشانه وجود دارد. نکته مهم دیگر در نظریه نشانه‌ای پی‌یرس این است که نشانه همواره بازنمود «چیزی» برای «کسی» است و از این جهت با وارد کسی به حوزه نشانه، پی‌یرس زاویه دیدی انسانی را مطرح می‌کند که نشانه براساس آن معنا دار می‌گردد. زاویه دید انسانی امری است که سوسور وارد مطالعه نشانه نمی‌کند. شاید همین زاویه دید ویژه است که «تفسیر» نامیده شده است. نشانه یک معنای بنیادی دارد و پس از آن به واسطه تفسیر از این معنای بنیادی فاصله گرفته و قادر است بی‌نهایت مدلول را درون خود بیافریند. تأثیر مهم دیگر پی‌یرس در حوزه نشانه را باید در دیدگاه ترتیبی او بسازان جست؛ به عقیده او انسان با سه بُعد مرتبط است: احساسات (که کیفی هستند)؛ حضور (که تجربه ملموس و عینی است) و تفکر و شناخت (که قوانین تابع آن هستند و گفتمان‌ها بر مبنای آن رقم می‌خورند). در این نگاه پی‌یرسی نظم و قانون، بُعد سوم است که می‌راند آن را مبتنی بر حضور که خود بُعد دوم است، دانست؛ در عین حال که حضور می‌تواند از بُعد سوم تبعیت کند یا نکند، نمی‌تواند به آن نظم بخشیده و شرط شکل‌گیری آن نیز این است که «ممکن» گردد و ممکن، همان بُعد اول است؛ یعنی احساسات، دنیای ممکن‌ها هستند. پس قانون، تابع حضور است که حضور هم تابع امکان حضور است. این موضوع نشان می‌دهد که احساس، تجربه، حضور و شناخت در رابطه با یکدیگر قرار می‌گیرند تا جریان معناسازی از طریق نشانه شکل گیرد. جریانی باز، چراکه «ممکن‌ها»

پایان ناپذیرند. پس، بعد اول^۱ ورود به یک ممکن است که این ممکن می تواند منشأ یک حرکت و رخداد و یا یک روایت در معنای کنشی آن (بعد دوم^۲) گردد. سپس هر حرکت یا رخداد می تواند در بعد سوم^۳ تأیید یا نفی شود. این وضعیت سبب می گردد تا بعد سوم را امکان سرمایه گذاری برای حرکت های نو بدانیم. به همین دلیل بعد سوم رابطه جدیدی را تعریف می کند تا افق دیگری به هر حرکت یا کنش ببخشد. با توجه به این نکته، می توان بعد سوم را حایلی دانست که یک ممکن را به یک کنش پیوند زده و سپس با تحقق، تأیید یا نفی آن راه را بر ممکن دیگری می گشاید. یعنی بعد سوم ما را از بعد این به سوی بعد دوم سوق می دهد و پس از آن می تواند ما را از بعد دوم به یک ممکن دیگر که بعد آن است ببرد.

سنت سومی که تأثیر آنرا ناپذیری بر تحولات علم نشانه شناسی داشت، در روسیه شکل گرفت. سنت روسی از این جهت دارای اهمیت است که بنیان های اصلی آن بر نقد ادبی استوار است که اندیشمندی مانند آندره بلی در ایجاد آن نقش داشتند. همین سنت روسی بود که مبنای تحول نشانه شناسی، سوی نشانه شناسی روایت با توجه به نظریه روایی ولادیمیر پراپ^۴ شد. گِرمس^۵ بعدها آن را با یک روش شناسی روایی بسیار گسترده و منسجم تبدیل نمود. همچنین در سنت نشانه شناسی روسیه لازم است به نظریه نشانه شناسی فرهنگ لوتمان^۶ اشاره نمود که «سمیوسفر»^۷ یا «پهر نشانه ای» را رقم زد.

بر مبنای این دیدگاه، نشانه شناسی امروز بسترهای فرهنگی که نشانه ها درون آن شکل می گیرند را حائز اهمیت می داند. همین امر است که تعامل فرهنگ^۱ و انتقال آنها به یکدیگر، جهت بازپردازی مجدد نشانه ها و فرایند «ترانشانه ای» را میسر می سازد. این سه سنت مبنای علمی قرار گرفتند که آن را نشانه شناسی می نامیم. تحولاتی که از دهه

1. priméité/firstnesse, primisense

2. secondéité/secondnesse, altersense

3. tiercéité/thirdnesse, medisense

4. Vladimir Propp

5. Algirdas Julien Greimas

6. Youri Mikhilovitch Lotman

7. sémiotique

هفتاد به بعد در حوزه مطالعات نشانه‌شناسی، به‌ویژه در فرانسه رخ داد، سبب گردید تا نشانه‌شناسی بر فرایند تولید و دریافت معنا متمرکز باشد. به همین دلیل، کنش‌هایی که معنا را در نظام‌های گفتمانی هدف می‌گرفتند، در درجه اول اهمیت قرار گرفتند و کنش‌های نشانه - معناشناختی پویای نظام‌های گفتمانی را تضمین نمودند.

امروز نشانه - معناشناسی دیدگاهی کاملاً گفتمانی دارد و به‌هیچ وجه خود را محدود به بررسی نشانه‌های منفک و جدا از بافت، مانند واژه و جمله نمی‌کند. در این میان ادبیات به عنوان گفتمانی پویا با دخالت در زبان و کنکاش در آن در پی خلق گفتمان‌هایی بدید و بد تولید معنا در نتیجه عملیات نشانه - معنایی (سمیوزیس) است؛ به همین دلیل ادبیات یکی از مهم‌ترین میدان‌های مطالعاتی برای نشانه‌شناسی به‌شمار می‌رود. نشانه - معناشناسی، عنوان علم از یک‌سو تأمین‌کننده نظریه ادبی و از سوی دیگر آبخشور روش مطالعه ادبی است. مامل نشانه - معناشناسی با ادبیات دوسویه است. از یک‌سو این علم ابزار مهمی جهت بررسی، تحلیل و نقد گفتمان ادبی ارائه می‌دهد و از سوی دیگر ادبیات نیز مرجع است که نشانه - معناشناسی می‌تواند به کمک آن به تولید نظریه بپردازد.

شاید در تفاوت بین نشانه‌شناسی که معادل واژه «سمیوتیک» در فرانسه است و نشانه - معناشناسی که معادل واژه «سمیوتیک» در فرانسه است بتوان به این نکته مهم اشاره نمود که نشانه‌شناسی، مطالعه سیستمی زبان است که با نشانه شروع می‌شود و با نشانه نیز پیش می‌رود؛ درحالی‌که نشانه - معناشناسی که مطالعه فرایند زبان است با نشانه شروع می‌شود، ولی معنا را هدف گرفته و بیشتر براساس رابطه بین دو پلان زبانی، یعنی صورت بیان و صورت محتوا، استوار است. به‌طور کلی سه سطح در مطالعات نشانه - معناشناختی گرس و در فرایند تولید و دریافت معنا قابل مشاهده هستند: سطح اول، معنا را صورت‌های متعدد و نامحدودی از نمایه‌های قابل مشاهده

می‌داند که عملیات گفتمانی با استفاده از شگردهای خاصی که خود بسیار متنوع هستند، به آنها نظم بخشیده و آنها را ارائه می‌دهد. سطح بعدی سطحی است که در آن ساختارهای گفتمانی تحت کنترل کامل گفته‌پرداز قرار گرفته و به همین دلیل به نظام نحوی تقلیل می‌یابند که این امر منجر به شکل‌گیری دستور زبان روایی با کارکردهای کنشی، تقابلی، القایی، ارجایی و... می‌گردد. این سطح همان چیزی است که تحت عنوان «روساخت گفتمانی» از آن یاد شده است و سطح بعدی، «ژرف‌ساخت گفتمانی» را تشکیل می‌دهد؛ سطحی انتزاعی که آن را ساختارهای اولیه معنا نیز نامیده‌اند؛ چراکه این ساختارها مقدم بر عملیات نشانه‌ای و یا گفتمانی هستند؛ برای مثال ساختار معنایی مرگ/ زندگی ساختار انتزاعی است که از قبل موجود است و عملیات نشانه‌ای باعث می‌شود تا این ساختار منبسط شود و تحت کنترل شیوه بیانی خاصی در روساخت گفتمانی ظاهر شود. این ساختار انتزاعی همان چیزی است که مربع معنایی گرمس را شکل می‌دهد. اینکه اگر روند تاریخی مباحث گرمس را دنبال کنیم، متوجه می‌شویم که معناشناسی ساختارگرا^۱ در دهه شصت به طرح ساختارهای اولیه معنا که حوزه ژرف‌ساخت گفتمانی هستند، می‌پردازد. سپس در دهه هفتاد، گرمس مباحث دستور زبان روایی^۲ یا روساخت گفتمانی را معماری می‌کند که از آن تحت عنوان معناشناسی ساختارگرا یاد شده است.

ساخت‌گرایی را می‌توان به موزه‌ای تشبیه نمود که عناصر شکل‌دهنده معنا از قبل در آن شکل گرفته‌اند. این اشیاء به‌مثابه ابژه‌هایی هستند که در اولین فرار دارند و از جایگاهی ثابت برخوردارند. ما در شکل‌گیری نظام ساختاری این اشیاء نقشی نداریم. بنابراین، ابژه‌های درون موزه ما را با معناهایی منجمد و تقریباً یکسان برای خوانش‌گر مواجه می‌سازند. دو نکته مهم در این نگاه نهفته است: یکی اینکه این ما هستیم که به موزه می‌رویم تا به خوانش آنچه نظامی مستحکم، منظم و منجمد دارد، بپردازیم؛ دیگر

1. Sémantique structurale

2. grammaire narrative

اینکه این استحکام سبب می‌گردد تا کارکرد معنایی ابژه‌ها وابسته به حضور ما و شرایط فرایندی نباشد. هر ابژه جایگاه خود را داراست و می‌تواند یک‌بار به‌خودی‌خود و یک‌بار دیگر نیز در ارتباط با ابژه‌ای دیگر دیده شود. اما در کنش گفتمانی دیگر، موزه نیز می‌تواند به خیابان بیاید و به ما رخ بنمایاند. در این حالت موزه در تعامل با ما قرار گرفته و می‌تواند با توجه به ویژگی‌های بافتی و موقعیتی تغییر کند. به دیگر سخن، ابژه‌ها نیز به کنش‌گرانی تبدیل می‌گردند که در محیط براساس شرایط فرهنگی، اجتماعی و تجربه زیستی عمل نموده و در هر لحظه معنایی متفاوت را رقم می‌زنند. ابژه‌ها که دیگر فقط ابر نیستند، بر سر راه ما قرار می‌گیرند؛ همان‌گونه که ما سر راه آنها قرار می‌گیریم. این ابژه‌ها تبدیل به اجزایی از آنچه «حضور» ما را رقم می‌زند، می‌گردند و دیگر معنایی ثابت و جمده ندارند؛ چراکه تابع یک بافت یا موقعیت مشخص نیستند؛ گویا سوار بر متر شده‌اند تا برحسب نیاز در هر ایستگاهی که لازم باشد پیاده شوند و به‌این‌ترتیب خود را در بافت جدید می‌یابند. کنش گفتمانی را می‌توان فرار از موزه زبان جهت تجدید حیات و ذوب نمودن یخ‌های معنا دانست. کنش گفتمانی بال و پر دادن به معناست تا آن‌گونه که مناسب حال اوست، پرواز کند.

اما گفتمان به دلیل پویایی و دینامیک بودن آن هرگز به راه را با نوعی موضع‌گیری گفتمانی، بسط روابط، تعامل بین نیروهای همسو یا هم‌گر و هم‌بر یا واگرا درگیر می‌کند. این تنش گفتمانی سبب ایجاد فشارها و گستره‌هایی می‌گردد که گفتمان را به کنشی زنده و دارای حیات تبدیل می‌کند. پس در طول گفتمان است که کنش گفتمانی شکل گرفته و کنش‌گر با تولید معنا خود را بیش از پیش به ما می‌شناساند.

معنا در آغاز نیازمند دنیایی حسی- ادراکی است؛ دنیایی که در آن جسمانه با موضع‌گیری خود دو کلان‌نشانه- معنا را برقرار می‌سازد که مرزهای آن پیوسته قابلیت بالای جابه‌جایی را دارند. این دو کلان‌نشانه- معنا که عبارت‌اند از درون- نشانه (دنیای

درون) و برون- نشانه (دنیای برون)، هریک شکلی مخصوص به خود دارند. درون- نشانه، شکل زبان طبیعی و برون- نشانه، شکل دنیای طبیعی را دارد. معنا، کنشی است که سبب اجتماع و ارتباط این دو کلان‌نشانه- معنا با یکدیگر به واسطه حضور جسمانه‌ای، یعنی جسم انتزاعی سوژه/ گفته‌پرداز می‌گردد و جسمانه این قابلیت را دارد که به‌طور همزمان به هر دو کلان‌نشانه- معنا متعلق باشد. بین این دو کلان‌نشانه- معنا است که جسمانه به موضع‌گیری می‌پردازد. اگر می‌توان به‌راحتی از دو کلان‌نشانه- معنا سخن گفت، تنها به این دلیل است که در دنیایی که ما در آن زندگی می‌کنیم، همه چیز مفصل‌بند شده و معنادار است و خود ما نیز در این معناسازی و مفصل‌بندی دخیل هستیم. اما نکته بسیار مهم در بحث این کلان‌نشانه- معناها این است که هر بار که ما از زاویه دیدی و یا موضوعی با دنیای پیرامون خود وارد ارتباط می‌شویم، درواقع به بازی دوباره با زبان و کنش زبانی که منشأ شکل‌دهی به معناست، می‌پردازیم؛ چنان‌که کارکرد گفتمانی زبان بر همین بازی پیوسته با معناهای موجود استوار است.

اینک با توجه به تحولات ذکرشده در رابطه با عبور از نشانه‌شناسی ساخت‌گرا^۱ به نشانه- معناشناسی گفتمانی، می‌توان به این نکته مهم اشاره نمود که در دیدگاه گفتمانی، دیگر زبان مبتنی بر رابطه مستقیم بین دال و مدلول نیست، بلکه رابطه‌ای بین دو پلان بیان (صورت) و محتوا در زبان شکل می‌گیرد که براساس آن رزهای معنایی پیوسته از طریق کنش‌گر گفتمانی مورد بازنگری قرار گرفته و همواره دایمی قابلیت جابه‌جایی هستند. به دیگر سخن، دو پلان زبانی فرصتی هستند تا به واسطه آنها کنش‌گر گفتمانی به موضع‌گیری پرداخته و از طریق زاویه دید خود به معناسازی بپردازد. مهم‌ترین تفاوت بین نظام سیستمی زبان- که متشکل از رابطه‌ای دالی و مدلولی است و آبشخور اصلی نشانه‌شناسی ساخت‌گرا یا کلاسیک به شمار می‌رود- با نظام فرایندی، پویا، سیال

۱. گفتمانی است این نشانه‌شناسی مبتنی بر ابژه بیرونی بود؛ با پروسه و فرایند معناسازی کاری نداشت. مبتنی بر سیستم بود؛ یعنی رابطه جانشینی را در نظر می‌گرفت، دارای عملکرد گفتمانی نبود و معناهای بسته را تبیین می‌نمود.

و پدیداری زبان - که مبتنی بر رابطه بین دو پلان بیان و محتوا است و نشانه - معناشناسی گفتمانی بر آن تکیه دارد - را باید در حضور زنده، موضع دار و فرهنگی کنش گری دانست که مسئول مستقیم تولیدات گفتمانی براساس تعامل و مذاکره و جابه جایی بین پلان های زبان است. درواقع، رابطه های هستی شناختی، پدیداری، جسمانه ای، فرهنگی، توهمی، سیال و... رابطه هایی هستند که سبب می گردند پلان های زبانی تحت نظارت و کنترل موضع دار گفته پرداز قرار گرفته و به این ترتیب نشانه شناسی ساخت را به نشانه - معناشناسی گفتمانی تحول یابد.

درمجموع چنین در ما امروز تحت عنوان سمیوزیس یا کنش «نشانه - معناشناختی» می شناسیم، نگاهی است و این نگاهی است. همین نگاه است که جایگزین نگاه قطبی، ساختاری بسته و تقابلی شد است یعنی اینکه در اینجا معنا زمانی تولید می شود که ما در فرایندی قرار بگیریم که طی آن جریان های نشانه ای، تولید یا بازتولید می شوند؛ در تعامل با یکدیگر قرار می گیرند و در این تعامل سمت جلو حرکت می کنند و در نتیجه این حرکت و پویایی و رفت و آمد نشانه ها، معنایی تولید می شود. باید به این نکته توجه داشته باشیم که همواره یک رفت و آمد بین نشانه و معنا وجود دارد. یک نشانه در بافت گفتمانی می تواند معناهای متفاوت و متنوعی را برپا کند و یا دارای معناهای متعدد باشد. به همین ترتیب، یک معنا می تواند براساس مجموعه نشانه های متفاوت تولید شود. اما نکته ای که نباید فراموش نمود، این است که چه در وضعیت نشانه ای و چه در وضعیت گفتمانی، ما درون زبان قرار داریم؛ البته زبانی که مورد استقرا قرار می گیرد و کاربردی می شود.

زبان معجزه بزرگی است که سازمان دهی معنا جز از طریق آن میسر نیست. قدرت زبان آن قدر عظیم است که در بعضی موارد به یک تله یا اگر کمی عامیانه بگوییم به پوست موزی می ماند که زیر پای گفته پرداز قرار می گیرد و هر لحظه او را در معرض خطر سقوط و نابودی قرار می دهد. همه ما ضرب المثل معروف «زبان سرخ بر باد دهد سر سبز را» خوب می شناسیم. زبان سرخ استعاره از همان قدرت زبان است؛ نه تنها

به چالش کشیدن، بلکه به خطر انداختن. زبان تند و تیز و نیز زبان نرم و ملایم، دو سویه از راهبردی هستند که سوژه در هنگام ارتباط با مخاطب خود از آنها سود می‌جوید. زبان می‌تواند به پایین‌ترین سطح حضور که سقوط به جایگاه غریزی است، نزدیک شده و یا به بالاترین سطح حضور که جایگاه استعلایی و شناختی آن است، نزدیک شود. اما بین این دو جایگاه، طیف‌های متفاوتی وجود دارند. زبان با تبدیل به گفتمان و کنش گفته‌پردازی می‌تواند با کارکردهای متنوع و متفاوتی مانند کارکرد کنشی، شوشی، تنشی و ... که موضوع بررسی ما در این کتاب هستند - تجلی یافته، و بر همین اساس نظام‌های گفتمانی با ویژگی‌های مربوط به هر کارکرد را تحقق بخشد.

اینک باید دید - گونه و تحت چه شرایطی نظام‌های گفتمانی اشاره‌شده، هدایت‌کننده جریان معنای، از و تضمین‌کننده فرایند حضور چالشی سوژه‌ها در رابطه با دنیا و چیزهایی هستند که با آنها در تعامل با آنها قرار می‌گیریم. در همین راستا ما با پرسش‌های مهم و اساسی در این پژوهش مواجه هستیم که عبارت‌اند از:

الف. مهم‌ترین نظام‌های گفتمانی که از طریق خوانش ادبی قابل شناسایی هستند، کدامند؟

ب. نظام‌های گفتمانی ادبی چگونه با توجه به چه معیارهای نشانه - معناشناختی از یکدیگر قابل تفکیک هستند؟

ج. ویژگی‌های اصلی هریک از این نظام‌ها در چیست؟

د. فرایند معناسازی در این نظام‌های گفتمانی تابع چه شرایطی است؟

هر چرا و چگونه این نظام‌های گفتمانی با ساحت حضور سوژه‌ها مرتبط هستند؟ گستره عمل زبان به گونه‌ای است که هم می‌تواند با قابلیت تعمیم بسیار بالا و هم به گونه‌ای محدود و بسته عمل کند. گفته‌ای بسیار تعمیم‌یافته مانند «انسان، موجودی فانی است»، حکایت از تعهد و مسئولیت صفر گفته‌پردازی دارد؛ چراکه هیچ گفته‌پردازی به‌طور مستقیم مسئول آن نیست. چنین گفته‌ای گستره زبان را آن‌قدر بالا می‌برد که مانند یک شناخت عمومی در سطحی گسترده عمل می‌کند؛ در حالی که

گفته‌ای مانند «همه وجودم از دیدن این صحنه به لرزه افتاد»، نه تنها حکایت از حضور مستقیم و به چالش کشیده شده یک گفته پرداز دارد، بلکه همه وجود که در اینجا هم جسم و هم روح و هم فکر است را درگیر نموده است. به دیگر سخن، سودای جسم و فکر و روح همه درهم تنیده‌اند تا کنش لرزه براندام رخ دهد. از وضعیت تعمیم یافته تا وضعیت مشخص یک حضور که در سوژه‌ای به نام «من» تبلور یافته است، گفته‌های بینابین زیاد وجود دارد.

گفته می‌تواند جنبه شناختی داشته باشد و در پی ارائه اطلاعات شناختی باشد. اما برخی گفته‌ها اطلاعات شناختی را محدود می‌کنند تا به گفته‌هایی با بار عاطفی و گاهی هم با بار القایی تبدیل شوند. شاید اغراق نباشد اگر بگوییم زبان همواره ابزاری است در دست انسان برای معامله. ما گاهی نیز با وجود قدرت بالای زبان، راه معامله محدود می‌گردد. شاید همه ما داستان کوتاه دو دوست از گی دومپسان^۱ (۱۹۷۴) را به خاطر داریم که در آن دو دوست در زمان اشغال آلمان توسط آلمانی‌ها برای ماهیگیری و زنده کردن خاطره زمان صلح به جزیره مارانت^۲ می‌روند و پس از ماهیگیری اسیر آلمانی‌ها می‌شوند. زبان به کاررفته توسط افسر آلمانی زبان قدرت است. افسر آلمانی می‌گوید: از نظر من شما دو نفر جاسوس هستید و من به بوری دارید و به اینجا آمده‌اید تا جاسوسی کنید. پس من شما را اعدام می‌کنم. زبان می‌گوید و کنش اعدام شکل می‌گیرد. آیا زبان، فرصت تحقیق برای اثبات جاسوسی دو نفر در دست را فراهم کرد؟ خیر. زبان گفت و عمل اعدام تحقق یافت. البته اینها به این معنا نیست که زبان برای بشر بار منفی دارد و همواره دردآور بوده است. اینها به معنای این است که زبان قدرت بالایی دارد. بسیاری از کنش‌ها با اتکال به زبان و قدرت متقاعدسازی آن در دنیا تحقق می‌یابند. حمله آمریکا به عراق با این گفته که این کشور سلاح اتمی ساخته

1. Guy de Maupassant

2. L'île marante

و پنهان کرده است، انجام گرفت. زبان راه را بر کنش حمله به کشور عراق برای دنیا هموار کرد. زبان در بسیاری از موارد سرچشمه کنش است.

زبان هم رمزگان را می‌سازد و هم به خود اجازه عبور از رمزگان را می‌دهد. هرگاه زبان از ظرف خود لبریز شود و علیه رمزگانی که خود ساخته است، طغیان کند، یعنی اینکه قالب خود را شکسته است و به بیرون از قواعد اجتماعی خود پرتاب شده است. فحاشی نیز از این نمونه‌های قاعده‌شکنی زبان است تا از طریق آن انقباض جسمی کاهش یافت و فشاره حضور فروکش کند.

زبان گاهی سوم شخص را می‌سازد و از زبان او آنچه را می‌خواهد، می‌گوید تا به این ترتیب هم گفته باشد و هم گناه این گفتن را بر عهده نگرفته باشد و گاهی نیز با زبان اول شخص سخن می‌گوید تا مستقیم و بی‌پروا و بی‌پرده آنچه را می‌خواهد، بگوید. فاصله بین واقعیت و دروغ در زبان کجاست؟ گاهی آنقدر واقعیت به دروغ و دروغ به واقعیت نزدیک می‌شود که بگر تفکیک آنها از یکدیگر میسر نیست. اما یک واقعیت وجود دارد و آن اینکه زبان از گناه که در مس هم تأکید داشت، فقط ظاهری از واقعیت را با خود دارد. با این حال این جنبه ظاهر فریب زبان چیزی از قدرت آن نمی‌کاهد. دلیل آن هم این است که زبان در گستره خود از درون تا بیرون از مرز حضور جسم عبور می‌کند و در این عبور چاره‌ای جز حرکت رو به جلو ندارد. درست مانند بادبادکی که جریان باد حرکت رو به جلو را به او تحمیل می‌کند، گفته‌پرداز نیز بر اساس نیرویی که از درون او سرچشمه می‌گیرد و می‌جوشد، به زبانش می‌پردازد. تولید زبان همواره پای نوعی «سوژه فردی» را به حوزه گفت‌وگو می‌کند. سوژه فردی کسی است که حضور او وجه هیجانی زبان را تأیید می‌کند و به این ترتیب، زبان به سودای زبان تبدیل می‌گردد. این گونه است که سوژه فردی به هنگام تولید زبان، تسلط شناختی خود را تضعیف شده می‌یابد. هرچه تسلط شناختی کاهش یابد، زبان نیز می‌تواند به وجه غریزی خود نزدیک‌تر شود. اما هرچه تسلط شناختی و قدرت قضاوت سوژه در هنگام تولید زبان افزایش یابد، زبان نیز به وجه آگاهانه و شناخت‌محور خود

نزدیک می‌شود. برای متقاعد نمودن مخاطب خود، سوژه ناگزیر است از زبان استدلالی و منطقی استفاده کند. روایت القایی که در این کتاب هم به آن خواهیم پرداخت، یا براساس کاربرد شناختی زبان و قدرت استدلال منطقی آن تحقق می‌یابد و یا براساس استفاده از حربه تأثیر بر هیجان و عواطف. «قسم خوردن» در فرهنگ ما در بسیاری موارد زمانی شکل می‌گیرد که زبان استدلال، قدرت متقاعدسازی خود را از دست داده است و حالا باید از طریق تأثیر بر عواطف و ریشه‌های اعتقادی وارد شد. مانند وقتی که سوژه تحت کنترل و سلطه هیجان، قدرت استدلال و قضاوت شناختی خود را از دست می‌دهد و در نتیجه به مسیرهای تبدیل می‌شود که حالا از کانال گفتمان جسمی وارد گشته و در این حالت، دیگر «گریه» است که جانشین وجه منطقی و قدرت قضاوت و نتیجه‌گیری گفتمانی می‌گردد. اما این میان یک واقعیت انکارناپذیر وجود دارد: زبان سوژه گفتمانی را در وضعیت اجباری تابد حضور خود قرار می‌دهد. من از طریق زبانی که به کار می‌گیرم - چه زبان منطقی و شناختی و چه زبان عاطفی و احساسی - حضور بوشی خود را (که در یکی از فصل‌های این کتاب به آن می‌پردازیم) تأیید می‌کنم. درواقع، با تحقق زبانی، من حضور خود را اعلام نموده و پای این اعلام حضور می‌ایستم. به همین دلیل برای برخی زبان‌شناسان عبارت «من فکر می‌کنم، پس من هستم» به «من می‌گویم، پس من هستم» تغییر ماهیت می‌یابد. حد درستی است گفته‌پردازی و تولید گفتمانی آن‌قدر زیاد است که حضور و وجود سوژه به آن وابسته است. مرلوپونتی قبل از ما این نکته مهم را نشان می‌دهد: همان‌طور که ماهی خارج از آب از ادامه حیات باز می‌ماند؛ چون آب ضرورت وجودی اوست، ما نیز خارج از زبان و بدون آن دیگر وجود نداریم؛ چون زبان ضرورت وجودی ماست (Vide. Merleau-Ponty, 1945).

۱- گفتمان، گفته‌پردازی، گفته، گفتمان

«گفته‌پردازی» کنشی است که منجر به تولید گفته می‌شود. پس گفته، محصول گفته‌پردازی است. اما گفته‌پردازی خود از یک‌سو ریشه در گفتمان‌های موجود در

جامعه و فرهنگ دارد و از سوی دیگر، خود گفتمانی خاص را به وجود می‌آورد. درواقع، گفتمان‌هایی که در اثر استفاده در طول زمان دزون یک فرهنگ نهاده شده‌اند، سرچشمه بسیاری از گفتمان‌ها به شمار می‌روند؛ یعنی حافظه فرهنگی جامعه گفتمان‌هایی را در بستر خود به‌طور نهفته یا آشکار دارد که گفته‌پردازی براساس نیاز خود این گفتمان‌های موجود را فراخوانده و به آنها اشکال جدیدی بخشیده و آنها را بازتولید می‌کند. به‌عنوان مثال گفتمانی تحت عنوان گفتمان پهلوانی یا جوانمردی در فرهنگ ما ریشه دارد. پس پهلوان‌منشی گفتمانی است که گفته‌پرداز می‌تواند آن را فرا خوانده و در اثری هنری و یا ادبی مورد استفاده قرار دهد. اما این استفاده در بسیاری از موارد در جهت تولید گفتمان‌های است که دارای ویژگی‌های منحصربه‌فرد است؛ یعنی گفته‌پردازی، در کنش، گفتمان موجود را از خلال گفته خود به گفتمانی خاص و نامنتظر و گاهی حیرت‌انگیز تغییر می‌دهد که در این حالت گفتمان جدیدی تولید می‌گردد که نگاه خاص و یا استعاره خاص خود را دارد. این گفتمان بدیع و منحصربه‌فرد را «گفتمان» می‌نامیم. برای نمونه اگرچه سهراب سپهری از بسیاری گفتمان‌های موجود مانند گفتمان عرفانی و یا گفتمان هستی‌شناختی بهره می‌جوید، اما شکی نیست که او گفتمان خاص خود را پدید می‌آورد که می‌توان آن را «گفتمان ناب‌اندیش» و یا «گفتمان محض‌نگر» نامید. ناب‌اندیشی در این جا یعنی ساده‌ترین و پدیداری‌ترین شکل حضور دنیا برای سوژه و ساده‌ترین و پدیداری‌ترین شکل حضور سوژه برای دنیا. اما گفتمان‌ها در مسیر شکل‌گیری خود از بسته‌های نشانه-معنایی متفاوت و گوناگونی عبور می‌کنند. گفتمان می‌تواند تقابلی، تعاملی، چالشی، هم‌آمیخته، بی‌بسته، درگست، باز، بسته، سیال، فشاره‌ای، گستره‌ای، ترمیمی، ترجیحی و... عمل کند. همین ویژگی‌ها سبب می‌گردند تا بتوان گفتمان‌ها را دسته‌بندی و مهم‌ترین انواع آنها را - آن‌گونه که هدف ما از این مطالعه است - ارائه نمود.

در این کتاب دسته‌بندی گفتمان‌ها در حوزه گفتمان ادبی صورت خواهد گرفت. مهم‌ترین انواع گفتمانی مورد مطالعه عبارت‌اند از: گفتمان کنشی، شوشی، تنشی و بُوشی.

گفتمان کنشی بر اصل کنش‌گر، کنش و تصاحب ابژه ارزشی متمرکز است. گفتمان شوشی بر اصل حضور و رابطه حسی- ادراکی و عاطفی شوش‌گر با دنیا، با خود و دیگری بنا نهاده شده است. گفتمان تنشی بر اصل رابطه سیال و نیز طیفی بین دو جریان «گستی» (دنیای شناختی و بیرون از من) و «فشاره‌ای» (دنیای هیجانی- عاطفی و درونی) است و درنهایت، گفتمان بُوشی، مسئله بودن و نبودن، حضور و سلب حضور و تحریف زیستی را مبنای حرکت خود قرار می‌دهد.

۲- روی‌آوردهای گفته‌پرداز

هر گفته‌پرداز درون خود، ما را با روی‌آوردهایی مواجه می‌سازد که ذکر آنها ما را در فهم بهتر نظام‌های گفتمانی کمک می‌کند.

«روی‌آورد» کنشی زمانی است که گفته‌پرداز ما را با نقصانی مادی مواجه می‌سازد که در آن کنش‌گران برای رفع این نقصان و یا تصاحب ابژه ارزشی اقدام می‌کنند. کنش می‌تواند از نوع تجویزی یا مجابی باشد. کنش تجویزی ز بالا-دیکه می‌شود و رابطه عمودی می‌سازد. در حالی که کنش مجابی تعاملی است و رابطه افقی می‌سازد.

روی‌آورد هستی‌شناختی زمانی است که کنش‌گر بین آنچه دارد و آنچه انتظار داشتن آن را دارد، فاصله عظیمی می‌بیند؛ به همین دلیل جهت پرکردن این فاصله فعال می‌گردد. این فاصله را می‌توان به فاصله بین زاغ‌بودن و انتظار ققنوس شدن در ماجرای معروف «زاغ و روباه» تشبیه کرد. این امر در نظام بُوشی گفتمان جای می‌گیرد؛ چپراکه ساحت حضور کنش‌گران و شوش‌گران دستخوش نوسان می‌گردد.

روی‌آورد عاطفی زمانی است که گفته‌پرداز ما را با شوش‌گرانی مواجه می‌سازد که یا از درون نگران و یا از درون خشنودند و یا اینکه دچار بحرانی عاطفی هستند. ماهی

سیاه کوچولو از درون ناخشنود است و همین امر حرکت او را شکل می‌دهد. شوش‌گر عاشق همواره نگران از دست‌دادن معشوق است و بنه همین دلیل پیوسته در حال ساختن سناریو است و براساس آن عمل می‌کند.

روی آورد تنشی زمانی رخ می‌دهد که در درون گفتمان دو شیوه حضور کنش‌گران و یا شوش‌گران بر اساس هم آمیختگی و در هم تنیدگی و تابع دو نیروی کمی و کیفی یا شناختی و عاطفی شکل می‌گیرند. نظام تنشی گفتمان ما را از نظام قطبی و سلبی/ ایجابی به سوی نظام طیفی و سیال هدایت می‌کند.

روی آورد اتیک (اخلاقیات اختیاری یا مرامی) زمانی است که گفته‌پردازی ما را با فرایندی مواجه می‌سازد که کنش‌گران در زیادتی کنشی، یعنی حرکشی «فراخود» و «دگرمحور»، کنش‌هایی برپا می‌کنند و نامنتظر خلق می‌کنند. در این حالت، گفته‌پردازی شیوه مرامی و معرفتی منور را به صحنه می‌کشد؛ مانند داش‌آکل هدایت که نوعی نگاه مرامی به نحوه حضور داش‌آکل و منش او در طول گفتمان دارد. در این روی‌آورد گفتمان از مسیر کنش عبور نموده و در قالب منش و شوش نیز قرار می‌گیرد.

روی آورد می‌تواند به‌طور هم‌زمان زیبایی‌شناختی و هستی‌شناختی باشد و گفته‌پردازی به هر دوی آنها بپردازد. در علاء‌الدین و چراغ جادو، همسر علاء‌الدین در فریبی زیبایی‌شناختی، اغوای چراغ زرق و برق‌دار می‌شود و چراغ کهنه قدیمی را با آن چراغ نو و ظاهراً زیبا عوض می‌کند؛ غافل از اینکه این چراغ، اصالت و هویت هستی‌شناختی ندارد؛ درحالی‌که چراغ کهنه و رنگ‌باخته دارای هویتی هستی‌شناختی است.

روی آورد شناختی نیز زمانی است که گفته‌پردازی به محل انتقال اطلاعات و شناخت، با توجه به مسئله ایجاد باور و متقاعدسازی، تبدیل می‌گردد. استفاده راهبردی از زوایای دید و درگیر نمودن آنها با یکدیگر در چنین گفته‌پردازی بسیار مورد استفاده قرار می‌گیرد و اطلاعات به همین شیوه در چرخه انتقال قرار می‌گیرد. این اطلاعات می‌تواند از طریق رابطه بین کنش‌گران با یکدیگر و یا از طریق مکان‌ها و ابرژه‌ها در چرخه انتقال قرار گیرد و پیچیدگی‌های خود را دارد.